
هدایتگران راه نور
خلاصه زندگانی امام حسین (ع)

بسم الله الرحمن الرحیم

هدایتگران راه نور (زندگانی امام حسین علیه السلام)

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان حسین (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

هدایتگران راه نور (خلاصه زندگانی امام حسین علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مدرسی ، محمدتقی ، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور: .Imam Husein(a)yn haiaty/ Mahammadtagi Mudarrisi; tarjuma edan I Mamizada

مشخصات نشر: تهران : محبان الحسین (ع), ۱۳۷۹ = ۲۰۰۰.

مشخصات ظاهری: ص ۶۸

فروست: (هدایتگران راه نور/ محمدتقی مدرسی ؛ [ج .] ۵ = Hidaiat iolunun chyraglary seriiasyndan; ۵)

مدرسی ، محمدتقی ، ۱۹۴۵ - ، هدایتگران راه نور؛ ج . ۵

شابک: ۹۶۴۵۶۴۸۹۰۴ ۲۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت: فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: Imam Husein(a)yn haiaty

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم ، ۶۱ - ۴ق . -- سرگذشتنامه

موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱

شناسه افزوده: ممی زاده ، عباد، ۱۳۳۰ - ، مترجم

رده بندی کنگره: BP۳۶ /م ۴۰۴۵،۵۰۴ .ج ۱۳۷۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/ ۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۱۷۹۴۴

پیشگفتار

پیشگفتار

الحمد لله، و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین.

مسلمانان امروز بیش از هر روز دیگری به نور و هدایت نیازمندند.

آنان در شبی تاریک و در بیابانی بی کرانه اسیر توفانهای مرگبار شده اند.

راهها به بن بست ختم شده و مردم به پراکندگی دچار آمده اند و نمی دانند چه باید بکنند؟ مسلمانان، امروزه به نور و هدایت محتاجند امّا به همین اندازه نیز از کانون نور و هدایت فاصله گرفتند.

وضع آنان چنین است که می بینیم.

آنها در برابر افکار و اندیشه های وارداتی فاقد چنان آگاهی و هوشیاری هستند که از نظر فکری باید پیوسته آنان را تغذیه کرد.

اینان تعالیم دین خود را نمی شناسند و به دیدگاههای روشن آن که زاده سالهای تجربه است، آگاهی ندارند.

اینان نمی دانند که دینشان یگانه آیینی است که می تواند امّت را از قعر این پرتگاه به قلّه بلندی که انتظارش را دارند برساند.

آنچه در این کتاب آمده نمونه ای زنده برای اثبات این ادّعاست.

اینک بینش و آگاهی

خود را از بزرگترین راهبر مسلمانی که خداوند او را پیشوا وهدایتگر مردمان گردانیده، فرا بگیریم.

بنگریم تـا چه انـدازه از بینش پرثمر امـام حسـین علیه السـلام برخورداریم و آنگاه با خود بیندیشـیم که آیا همین مقـدار کافی است؟! من گمان نمی کنم که صـفحه ای تازه و افزون بر آنچه که در کتابهای پیشـین آمده، بر زندگی امام حسین علیه السلام اضافه کرده باشم.

حتّی می توان گفت، سطری بر آنچه پیش از این گفته و نوشته اند، نیفزوده ام.

حتّی گمان نمی کنم که تاکنون کتابی به این ایجاز، به تمام ابعاد زندگی آن حضرت پرداخته باشد.

امّا با این همه بر این باورم که نود ونُه در صد از خوانندگان این کتاب از آنچه در این مختصر می خوانند، به شگفتی خواهند افتاد.

و این خود نشان غفلت مسلمانان از نوری است که شدیداً امروزه بیش از هر زمان دیگری بدان نیازمندند.

اینک سخن را کوتاه می کنم تا همگام با هم زندگی شکوهمندانه این شخصیت بزرگ اسلام را از نظر بگذرانیم.

محمّدتقی مدرّسی

زندگینامه

زندگینامه

نام: حسین پـدر و مادر: امام علی بن ابیطالب و حضـرت فاطمه زهرا شـهرت: سـید الشّـهداء کُنیه: ابا عبدالله زمان و محلّ تولّد: سوّم شعبان سال ۳ هجرت در مدینه زمان و محل شهادت: روز عاشورای سال ۶۱ ه.

ق در کربلاء در سن ۵۷ سالگی.

مرقد شریف: در کربلاء مقدّس.

دوران زندگی: در چهار بخش:

۱ – عصر رسول خدا صلی الله علیه وآله (حدود ۶ سال)

۲ – دوران ملازمت با پدر (حدود ۳۰ سال)

۳ – ملازمت با بردارش امام حسن (حدود ده سال)

۴ – مدت امامت: ده سال

مولود خجسته

مولود خجسته

پگاه روز سوّم شعبان از سال سوّم هجرت یکی از درخشانترین وزیباترین سحرگاهان به شمار می رود.

چرا او که در این روز با انگشتانی از نور مولودی مبارک و بزرگ را به نوازش گرفت.

در سوّم شعبان نوری پاک و درخشان، منزلگاه رسالت را در خود فرو برد.

مولودی فرخنده پا به عرصه وجود گذاشت در واقع خداوند او را برگزید تا تداوم بخش رسالت و مقتدای امّت باشد و انسانها را از تاریکیهای جهل و بندگی برهاند.

بی گمان دچار شگفتی خواهیم شد، هنگامی که می بینیم منزلگاه رسالت با شادی و افتخار به استقبال این مولود می شتابد.

خانه کوچک وساده ای که در بلندای آن پیامبرصلی الله علیه وآله، جدّی مهربان و پدری پر محبّت جای دارد.

به پیامبر خبر داده شد که فاطمه زهرا پسری زاده است، حالتی آمیخته از سرور و اندوه آن حضرت را فرا گرفت و با حسرت و رغبت خواستار کودک شد.

مگر چه حادثه ای رخ داده است ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدایت باد آیا مگر این نوزاد عیب و نقصی دارد؟! هرگز.

که

اندیشه طلایه دار رسالت بسی گسترده تر و دورتر از افکاری است که دیگران بدان می اندیشند.

مسئولیت و وظیفه او بزرگتر از مسئولیت یک پدر یا وظایف یک پدر بزرگ یا وظایف یک رهبر است.

او در حقیقت سازنـده یک امّت و یک تاریـخ است و پیامبری است که برای بیم دادن جهانیان از سوی خداوند مأموریت یافته است.

او در انـدیشه صواب خود بسـی دورتر می رود و می گویـد: گریزی از مرگ نیست و به ناچار باید در یکی از روزها بار سـفر آخرت را بست و بایـد برای آینـده راهی گسترده تر از آنچه که امروز هست باز کرد و در آن آینـده امّتی خواهد بود که خود را (امت اسلامی) میخواند و شخص پیامبر خدا را نمونه و راهبر واقعی خود تلقی می کند.

بایـد این امّت از وجود هـدایتگران پـاک و رهبرانی معصوم برخوردار باشـد تا مردم را به راه راست و به سوی خداونـد بزرگ هدایت کنند.

این پیشوایان، چنان که وحی بارها پیامبر را بدان آگهی داده بود، کسانی جز خاندان وی یعنی حضرت علی پسر عمویش و دو فرزند او وسپس نسل پاک آن دو، نبودند.

امّا آیـا کارهـا در آینـده، همان گونه که پیامبر اکرم می خواهـد، پیش خواهـد رفت؟! در واقع وجود عناصـر منحرف در میان مسلمانان، هشداری آشکار به پیامبر در مورد آینده امّت به شمار می آمد.

وحی بارها به آن حضـرت آگهی داده بود که سـرنوشت حقّی که در وجود شـخص پیامبرصلی الله علیه وآله تجلّی یافته همان سرنوشت حقی است که خداوند آن را در وجود خاندان پاک وی متبلور می بیند، عناصری هم که در روزگار

پیامبر در برابر دعوت او جبهه گرفتند همان کسانی هستند که بعداً با زور و پا فشاری در مقابل خاندان پاک آن حضرت موضع می گیرند.

موج عناد و مخالفت دشمنان در آینده به نقطه جوش خود خواهد رسید، وصف یاری دهندگان حق و باطل در روزگار امام حسین همین کودک شیر خواره ای که اکنون دیده بر جمال پاک پیامبر دوخته و بر دستان مبارک او در حال جنب و جوش است، از هم جدا خواهد شد.

پیامبر نیز به آینده ای دور می نگرد و در اندیشه های خود غوطه می خورد.

دگر بار نگاهی به این کودک خجسته شیر خواره می افکند.

گاه شادمانی او را در خود فرو می گیرد و زمانی حزن و اندوه در دلش راه می یابد.

او مدتی را در این حالت به سرمی برد تا آنکه قطرات اشک از چشمان درخشان و پر مهرش باریدن می گیرد.

شگفتا!! پیامبر صلی الله علیه وآله با آن همه دلیری و شجاعت می گرید!! حال آنکه او همان کسی است که علی بن ابی طالب علیه السلام شجاع ترین و دلاورترین مرد قریش در دشوارترین و بحرانی ترین شرایط بدو پناه می برد.

کسی که به قول امام علی در میدان جنگ از دیگران به دشمن نزدیکتر بود و سختی نبرد هیچ گاه در عزم و اراده پولادینش خللی وارد نمی کرد.

امّا او اینک در میان زنانی که در مراسم تولد این کودک گرد آمده اند، می گرید!! اسماء خدمتکار اهل بیت می گوید از آن حضرت پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت چرا می گریی؟! پیامبر خدا پاسخ می دهد: بر این فرزندم می گریم.

گفتم:

او همین ساعت به دنیا آمد ای رسول خدا؟! فرمود: مردمان سرکش پس از من او را خواهند کشت.

خداوند آنان را از شفاعت من بی بهره کند.(۱) .

مسأله ای که در دل رسول خدا صلی الله علیه وآله خلجان می کرد، عاطفه ای انسانی یا تمایلی بشری نبود تا او را به حفظ نام و نشانش در خاندانش تحریک کند.

بلکه این مسأله پیامبری بود که خداوند او را برگزیده و با علم به عزم و اراده، راستی و ایمانش او را انتخاب کرده بود.

مسأله کسی بود که مسئوولیتی بر دوش داشت که کوههای سترگ و آسمانها و زمین تاب برداشتن آن را نداشتند.

مسئولیت او رساندن پیام مکتب به گوش همه جهانیان بود.

امام حسین علیه السلام نیز فقط پسر او نبود بلکه او مقتدا و پیشوای کسانی بود که پس از وی بیم دهنده آنان بود.

بنابر این خبر کشته شدن وی طبعاً خبر نبرد حق با باطل و راست با دروغ و عدالت با ظلم و به شمار می آمد.

ازاین رو پیامبر صلی الله علیه وآله بر این مولود می گریست که واقعاً سزاوار گریستن هم بود.

جشن تولد عجیبی در خانه رسالت بر پا بود.

شادمانی با اشک و خنده با اندوه و درد توأم بود.

آری که جشن صالحان همواره میان ترس و امید، خنده و گریه جریان می یابد.

اینک اندکی گوش فرا دهیم و بشنویم که آیا کروبیان نیز در جشن ساکنان این کانون گرم و ساده نیز شرکت دارند یا نه؟ آری اینک نجوایی آهسته می شنویم که اندک اندک نزدیک می شود.

گویی این نجوای کروبیان است.

آنان فضای خانه را از عطر حضور خود در

آکنده اند.

جبرئیل علیه السلام پیش می آید و می گوید: ای محمّد! خداوند تو را سلام می رساند و می فرماید: علی برای تو به منزله هارون است برای موسی.

جز آنکه پیامبری پس از تو نیست.

پس این فرزندت را به نام پسر هارون بخوان.

پیامبرصلی الله علیه وآله می فرماید: فرزند هارون چه نام داشت؟ جبرئیل پاسخ می دهد: شبیر.

پیامبر می فرماید: امّا زبان من عربی است! پس پیامبر وی را حسین می نامد.(۲) .

فطرس نیز پیش می آید.

او فرشته ای است، شکسته بال که اینک دیگر فرشتگان او را بدین محفل آورده اند.

فطرس از درگاه خداوند رانده شده بود و همواره در زندان مورد شکنجه قرار داشت، تا آنکه افواج ملائکه را دید.

از آنان پرسید: چه شده که شما را چنین می بینم پیاپی بالا می روید و فرود می آیید، آیا قیامت برپا شده است؟ جبرئیل پاسخ داد: هرگز، بلکه پیامبر خاتم، صاحب فرزندی شده که اینک ما برای گفتن شاد باش به نزدش روانه ایم.

فطرس پرسید: آیا می توانید مرا نیز با خود نزد او ببرید، باشد که او از من شفاعت کند و شفاعتش مورد قبول قرار گیرد.

آنگاه جبرئیل او را با خود آورد.

فطرس نزد پیامبر خدا آمد و به او متوسّل شد.

آن حضرت به گهواره حسین اشاره کرد.

حسین در میان گهواره آرمیده بود.

فطرس به طرف گهواره رفت و بالهای شکسته اش را به کناره های آن مالید.

پس خداوند به خاطر حسین بن علی، سلامت بالهای فطرس را بدو باز گردانید.

جشن پایان می یابد و پیامبرصلی الله علیه وآله این کودک شیر خوار و مبارک را می گیرد و در آغوشش می

فشارد، در یک گوشش اذان و در گوش دیگرش اقامه می گوید و آنگاه زبانش را در دهان کودک می گذارد و از آب دهان خود، کودک را تا آنجا که می خواهد، تغذیه می کند.

پس از دو هفته دو گوسفند برای او عقیقه می کند و موهای سرش رامی تراشد و به اندازه و زن آنها صدقه می دهد و سپس به اسماء اشاره می کند و میفرماید: خون از رسوم جاهلیت است بدین سان این جد مهربان به صورت نمونه و الگویی مناسب برای مسلمانان جلوه می کند.

او تنها به اجرای آداب اسلامی بسنده نمی کرد، اگر چه در آن هنگام آداب و رسوم اسلامی در منتهای اوج و شکوفایی خود بود.

با این وصف پیامبر صلی الله علیه وآله علاوه بر نسخ عملی آداب جاهلی، در گفتار خود نیز به آنها فرمان می داد.

بد نیست بدانید که در بین اعرابِ روزگار جاهلیت مرسوم آن بود که چون کودکی در میانشان متولّد می شد سر او را به خون می آلودند تا بدین وسیله توحش خود را نمایان سازند و به او اجازه میراث خواهی دهند.

این کودک در آغوش مکتب و تحت نظر پیامبر اکرم و امیر مؤمنان رشد و پرورش می یافت تا آنکه دو سال از عمرش گذشت.

امّا با این وجود هنوز زبان به گفتار نگشوده بود! شگفتا! خطوط چهره کودک بر هوش وافر و اراده پولادین او دلالت دارد پس چرا حرف نمی زند؟ آیا ممکن است در زبانش عارضه ای پدید آمده باشد؟ یک روز، مسلمانان برای اقامه نماز جماعت در پشت رسول گرامی اسلام به صف ایستاده بودند و

حسین نیز در کنار پیامبر جای گرفته بود.

حاضران برای گفتن تکبیره الاحرام آماده می شدند.

خضوع و خشوع بر دلها سایه گسترده و سکوت بر همه جا حکمفرما بود.

همه در انتظار آن بودند که پیامبر صلی الله علیه وآله تکبیر گوید تا آنان در پی وی تکبیر گویند.

ناگهان صدایی با وقار و سنگین سکوت را در هم شکست و گفت: الله اکبر و درپی آن صدایی نازک و آهسته که تمام حرکات وسکنات آن مطابق با صدای پیامبر بود، به گوش رسید که در کمال خشوع و آرامش نغمه الله اکبر را سر داد.

این، صدای حسین بن علی بود.

پیامبر اکرم دو باره تکبیر گفت و حسین نیز زبان به تکبیر گشود.

نمازگزاران که شاهد این صحنه بودند، می شنیدند و تکبیر می گفتند و تعجب می کردند!! پیامبر هفت بار تکبیر گفت و حسین نیز هفت بار پاسخ تکبیر پیامبر را داد.

آنگاه پیامبر خدا به نماز ایستاد و حسین نیز آنچه را که می شنید، تکرار می کرد.

بدین ترتیب نخستین کلمه ای که امام حسین بر زبان آورد، کلمه توحید یعنی الله اکبر بود.

هنگامی که با تاریخ همگام می شویم، می بینیم این کودکی که نخستین گفتارش در دو سالگی الله اکبر بود پس از پنجاه و پنج سال، در حالی که آخرین گامهای جهاد مقدّس خویش را برمی داشت و واپسین لحظات درد و اندوه خویش را در می نورد و در حالی که پیکر پاکش بر شنهای داغ صحرا و زیر تابش خورشید افتاده و جگرش از سوزش تشنگی پاره پاره شده بود و گرمی شمشیرهای انبوه او را در خود گرفته بودند، لبهایش را

که با لبهای پیامبرصلی الله علیه وآله بسیار تماس یافته بود، از هم گشود و با زاری به درگاه پروردگار عرض کرد: معبودا من به خشنودی تو خشنودم و هیچ معبودی جز تو نیست! لبهای او تا زمانی که روح پاک و بزرگوارش به آسمان پرکشد، همچنان بدین نغمه مترنّم بود.

از آنجا که دانش جدید ثابت کرده است که وراثت دارای آثار شگرفی است وتربیت سهم عمده ای در رشد اخلاق کودک و شکل گیری صفات و خصایص او دارد، جای تردید باقی نمی ماند که شیوه تربیتی پدر و جد امام حسین که از خوش خلق ترین و گرامی نسب ترین مردمان بوده اند، بهترین و والاترین شیوه ها بوده و آنان با این شیوه بخوبی می توانسته اند فضایل اخلاقی و صفات پسندیده را در درون انسان رشد و پرورش دهند.

بنابر این آیا می توان در باره دست پرورده شخص رسول الله صلی الله علیه وآله، (امام حسین علیه السلام) و نیز پدر و مادر وی که آنان هم از دست پروردگان پیامبر بوده اند به گمان و تردید افتاد؟ آیا نباید به این سخن خداوند در قرآن قانع شد که فرموده است: (بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لاَ يبْغِيانِ - فَبِأَی آلاَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ - يخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ)(۳) .

اوست که دو دریا را به هم آمیخت و میان آن دو دریا برزخ وفاصله ای است که تجاوز به حدود یکدیگر نمی کنند.

الا ای جن و انس کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می کنید.

از آن دو دریا، لؤلؤ و مرجان بیرون آید.

مقصود از دو دریا، یکی دریای نبوّت است که منبع آن از جانب

پیامبرصلی الله علیه وآله، حضرت فاطمه زهراعلیها السلام می باشد و دیگری دریای وصایت است که از طرف علی علیه السلام نشأت می گیرد.

این دو دریا چون با یکدیگر درآمیزند، بدیهی است که لؤلؤ (حسن) و مرجان (حسین) از آن بیرون خواهند آمد.

این وراثت پاکتر و برتر از آن چیزی است که تصور می شود هیچ گاه نمی توان آن را از تربیت جدا دانست.

تربیت امام حسین با تربیت دیگر مردمان تفاوت بسیار داشت.

شخص پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت به تربیت امام حسین اهتمام جدی نشان می داد و مستقیماً در این مهم عمل می کرد.

برای نشان دادن میزان توجّه پیامبر اکرم نسبت به تربیت سیدالشّهداء می توان به دو حدیث زیر استناد کرد.

این احادیث بر این تأکید می کنند که امام حسین تنها پرورده علی و فاطمه علیهما السلام نبود بلکه علاوه بر تربیت آن دو زیر نظر پیامبر صلی الله علیه وآله هم پرورش می یافت.

۱ - از یعلی عامری نقل شده است که رسول خدا برای رفتن به میهمانی بیرون آمد.

ناگهان با حسین رو به رو شد که با کودکان سر گرم بازی بود، حسین با دیدن پیامبر به استقبال آن حضرت آمد.

آنگاه پیامبر دستانش را دراز کرد امّا کودک جست و خیز می کرد و این سو و آن سو می رفت وپیامبر خدا به حرکات او می خندید تا آنکه بالاخره او را گرفت آنگاه یکی از دستهایش را زیر چانه ودست دیگرش را پشت گردن او گذارد و دهانش را در دهان او قرار داد و بوسیدش.(۴) .

۲ - حسن بن علی، آب خواست پیامبر اکرم برخاست و

برای او آب آورد.

حسین نیز گفت: پدر من هم آب می خواهم امّا پیامبرصلی الله علیه و آله نخست آب را به حسن داد و آنگاه برای حسین نیز آب آورد.

فاطمه که شاهد این صحنه بود، گفت: گویا حسن را بیش از حسین دوست می داری؟ پیامبر صلی الله علیه وآله پاسخ داد: حسن پیش از وی آب خواسته بود.

و بدان که من و تو و این دو و آن خوابیده – به علی علیه السلام اشاره کرد – در جایی از بهشت جای داریم.(۵) .

این کودک هوشمند تحت نظر پیامبر و در زیر سایه پدر و مادر، پاکش رشد می کرد و بزرگ می شد.

پیامبر در حق او چنان توجّه و اهتمام نشان می داد که صحابه را متحیر ساخته بود.

بسیار اتفاق می افتاد که پیامبر اکرم با سخنان روشنایی بخش خود به صدها تن از مسلمانان گوشزد می کرد که: حسن و حسین سرور جوانان بهشتی اند.

و یا می فرمود: حسن وحسین هر دو امامند چه قیام کنند و چه بنشینند.

و نیز می فرمود:حسین از من و من از حسینم.

آن حضرت حسین را در میان مردم بالا می برد و خطاب به آنان می فرمود: ای مردم این حسین پسر علی است او را بشناسید.

آنگاه در ادامه گفتار خود می افزود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست او بهشتی است و دوستدارانش نیز با اویند.

گاه نیز پیامبر صلی الله علیه وآله، او را در دامن خود می نشاند و می فرمود: خداوندا، من حسین را دوست دارم توهم او را دوست بدار.

و بسیاری از اوقات آن دو را – حسن و

حسین – بر دوش مبارک خود می نشاند و در برابر چشمان مسلمانان به این طرف و آن طرف می برد.

بـدین سـان این مولود گرامی در سـایه رسالت و در کنف تربیت پیامبر پرورش یافت و از این طریق از مجـد و بزرگی بهره ای کامل بُرد.

(۱) بحار الانوار، ج ۱۰.

(۲) قاموس اللغه ذیل ماده شبر و نیز بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۱۱.

(۳) سوره الرحمن، آیه ۲۴ – ۲۰.

(۴) مستدرک، ج ۲، ص ۶۲۶.

(۵) معالم الزلفی، ص ۲۵۹.

امام حسین پس از پیامبر

امام حسین پس از پیامبر

پس از رحلت پیامبر اکرم، پیشامدهای بزرگی به وقوع پیوست.

صداهای تفرقه انگیز و چند دستگی از هر گوشه و کناری برمی خاست.

امّا در این اوضاع حسـین علیه السـلام را می بینیم که دوش به دوش پدر بزرگوارش در کنار حق ایستاده است و با روشن ترین دلایل به اعلان و تبلیغ آن می پردازد.

بار دیگر او را می بینیم، جوانی که سـیمایش شـمایل پر هیبت پدرش را به یاد می آورد، او فرماندهی سپاهیان خروشان پدرش بر ضد طاغوت شام، معاویه بن ابی سفیان، را بر عهده داشت.

آن حضـرت با عزم و اراده پولادین و شمشـیر بران و تدبیر استوار و نقشه های دقیق خود پیروزیهای بزرگ و درخشانی بر ضد طغیان بنی امیه، که می خواستند امّت اسلامی را به دوران جاهلیت باز گردانند، به دست آورد.

نقشه پلید قتل امیر مؤمنان علی علیه السلام به اجرا در آمد و منجر به شهادت دردناک آن امام شد.

با شهادت آن حضرت مسئولیتهای حسّاس و خطیر امّت بر دوش امام حسن علیه السلام افتاد.

در این میان امام حسین نیز به جهاد مقدّس خویش در ادای امانت حق و مسئولیت امّت

ادامه می داد و امّت اسلامی را بر ضد باطلی که تمام قوای خود را در شام گرد آورده بود، می شورانید و مردم را از حوادث و فجایعی که در صورت دسترسی معاویه به خلافت به وقوع می پیوست؛ بیم می داد.

دوران زندگی امام حسن نیز به پایان می رسد و آن امام با زهری که به دستور معاویه در غذایش می ریزند، مسموم و شهید می شود.

پس از شهادت امام حسن سکان خلافت الهی به دست امام حسین می افتد و مسلمانان راستینی که جز ستمگری چیزی از بنی امیه ندیده بودند، به پیروی از او گردن می نهند.

در واقع تمام همّت بنی امیه، در نابود ساختن احساسات و مقدّسات اسلامی امّت خلاصه می شد.

در اوایل سال پنجاهم هجری، امام حسین علیه السلام پیشوایی و امامت مسلمانان را عهده دار شد.

اینک بجاست که نگاهی گذرا به اوضاع حاکم به آن روزگار در کشور اسلامی بیفکنیم.

در سال ۵۱ هجری معاویه به حج رفت تا از نزدیک اوضاع سیاسی در مرکز حرکت مخالفان خود را مشاهده کند.

زیرا مکّه و مدینه همواره آشیانه صحابه و مهاجران محسوب می شد، و اینان خود دشمن ترین و مخالف ترین کسان با معاویه بودند.

چون معاویه از مکّه و مدینه دیدار کرد، دریافت که انصار به گونه ای خاص با وی دشمنی می کنند و شدیداً از خلافت وی ناخشنودند.

روزی از اطرافیان خویش پرسید: چرا انصار به استقبال من نیامدند؟ یکی پاسخ داد: انصار آن قدر شتر نداشتند که بر آنها سوار شوند و به استقبال تو آیند.

معاویه که خود علّت برخورد سرد انصار را می دانست، چون این پاسخِ

نیشدار را شنید، زبان به طعنه گشود و گفت: شتران آبکش را چه کردند؟(۱) .

در میان حاضران، برخی از سران انصار نیز حضور داشتند.

یکی از آنها به نام قیس بن سعد بن عباده، پاسخ داد: آنها، آن شتران را در جنگ بدر و احد و نبردهای دیگری که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند از دست دادند تا تو و پدرت را به اسلام وادارند تا آنکه فرمان الهی چیره شد در حالی که شما آن را نا خوش می داشتید.

آنگاه سینه قیس به جوش و خروش در آمد و اخگری از آن جهید که خاطرات درخشان روزهای گذشته و طوفانهای سیاه امروز را با خود به همراه داشت.

او گفت: آری رسول خدا صلی الله علیه وآله با ما عهد کرده بود.

که در آینده، شاهد تبعیض خواهیم بود.

معاویه انصار را توبیخ می کند و مقدّسات را به ریشخند می گیرد.

آنگاه قیس به روشنگری، در باره سوابق بنی امیه و اطرافیان او پرداخت و مواضع دشمنانه آنها را از روز آغاز در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله و انکار حق علی علیه السلام پس از وی، دقیقاً تشریح کرد و بخصوص از دشمنی معاویه با امام زمانش، علی بن ابیطالب، پرده برداشت و احادیثی از پیامبر در باره امام علی که از نظر معاویه، یگانه دشمن او برای رسیدن به حکومت به شمار می آمد، به وی یاد آور گردید.

قیس در آن روز ندانست که این دشمنی و مخالفتی که معاویه اعمال می کرد، به چه فرجام شومی خواهد انجامید! معاویه از سفر حج بازگشت در حالی که نقشه ای برای

درهم شکستن مخالفت انصار و مهاجران در سر می پروراند.

نخستین نقشه ای که معاویه در این خصوص طرح ریزی کرد، چنین بود.

معاویه پی برده بود که هوشیاران و اندیشمندان بسیاری در کشور اسلامی زندگی می کنند.

کسانی از گذشته های نزدیک، تجربه هایی بسیار اندوخته وحقیقت حزب حاکم اموی را بخوبی لمس کرده اند.

اینان همچنین به قداست حق و وجوب پیروی از آن و نیز دفاع از حرمتهای والای آن با تمام مشکلات ودشواریهایی که ممکن بود برای آنان رخ نماید، ایمان آورده بودند.

او همچنین می دانست که در مرکز حرکت این مخالفان در درجه اوّل امام علی و سپس امام حسن و پس از او امام حسین جای دارند.

او از پایگاههای استوار علی علیه السلام و پیروانش و نیز آمادگیهای لازم و کافی آنها که تخت سلطنت بنی امیه را هر لحظه به لرزه در می آورد، بخوبی آگاهی داشت.

معاویه با شناخت و آگاهی از تمام این امور، نقشه منفور و خائنانه خویش را طراحی کرد.

او اندیشید که دوستداران علی علیه السلام وخاندان او، از حکومت بنی امیه ناخشنود و گریزانند.

پس می بایست در گام اوّل دوستی علی را از دل دوستدارانش بیرون کند و ملاکها و معیارهای مسلمانان را که بدانها حق را از باطل جدا می ساختند، به استیصال بکشاند.

این ملاکها چیزی جز اسلام راستین که در خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تبلور می یافت، نبود.

بنابر این، معاویه به والیان خود در چهار گوشه کشور نامه ای نگاشت که نص آن چنین بود: امّا بعد، در کار کسانی که با دلیل دوستی آنان به علی و خاندانش ثابت می شود دّقت

روا دارید و آنان را از امور دیوانی بر کنار کنید.

و سهم و رزق آنان را از بیت المال قطع کنید و از هیچ یک از شیعیان علی و خاندانش گواهی نپذیرید.

این نخستین توطئه ای بود که در راه یاران علی علیه السلام که جبهه مخالفان حزب اموی را تشکیل می دادند، نمودار شد.

سپس معاویه در ظلمت، جهل و کفر خود، نقشه دیگری طرح ریزی کرد که به مراتب از نقشه نخست، بسیار دشوارتر و سخت تر بود.

او به والیانش نوشت: به مجردی که به آنان گمان و شک بردید بگیریدشان و به صرف تهمت بکشیدشان!! در عبارت به صرف تهمت بکشید شان بنگرید.

آیا واقعاً در قاموس جنایتکاران قانونی از این بدتر و ظالمانه تر می توان یافت؟! امام حسین علیه السلام در چنین فضای دهشت باری زندگی می کرد.

او منصب خلافت الهی را به دوش می کشید و بی گمان اجرای این دستور معاویه درمورد یاران و دوستدارانش، دل او را به درد می آورد.

امّا شرایطی که آن حضرت با آن رو به رو بود، به وی اجازه اقدام مسلحانه بر ضد حکومت احمقانه امویان را نمی داد.

چرا که معاویه در تمام امور به حیله ونیرنگ چنگ می آویخت و با بخشش اموال هنگفت از طریق بیت المال، امّت را به خواب عمیق فرو می برد و اگر آنان در مقابل وی سر تسلیم فرو نمی آوردند با چیزی که آن را سربازان عسل نامیده بود، از پای در می آورد.

در واقع او از طریق مسموم ساختن آب یا خوراک مخالفانش، آنان را از صحنه مبارزه بیرون می راند.

چنان که همین حیله را بر

ضد امام حسن علیه السلام نیز به کار بست و از طریق همسر جنایتکار آن حضرت، وی را مسموم و شهید کرد.

معاویه از به کار بستن حیله و نیرنگ بر ضد بزرگ مردانی که سر تسلیم در برابر مال و منصب فرو نمی آوردند هیچ گاه کوتاهی نمی کرد.

وی با توسّل به همین مکر و نیرنگ یکی از سران بزرگ شیعی، یعنی حجر بن عدّی، صحابی بزرگ پیامبرصلی الله علیه وآله را از پای در آورد.

او حجرو یارانش را به شام فرا خواند و پیش از آنکه پای آنان به پایتخت برسد، گروهی از سپاهیان خود را به مقابله آنان فرستاد و ایشان را تنها به جرم اینکه پیرو علی علیه السلام و فرمانده لشکر وی بودند، به خاک و خون کشاند.

شهادت حجر، عامل مهمی در بیداری امّت اسلامی بود.

به طوری که حتی برخی از اصحاب بنی امیه، همچون والی خراسان، ربیع بن زیاد حارثی سر به شورش و عصیان بر داشتند.

نوشته اند چون حجر شهید شد، ربیع بن زیاد به مسجد آمد و از مردم خواست که در مسجد گرد آیند.

چون مسلمانان جمع شدند، خود به سخنرانی ایستاد و فاجعه شهادت حجر رابه تفصیل بیان کرد وگفت: اگر در ضمیر مسلمانان اندک غیرتی باشد باید به خونخواهی حجر شهید بپا خیزند.

حتی عایشه، که تا دیروز در صف مخالفان علی علیه السلام جای داشت، با شنیدن خبر شهادت حجر گفت: هشدارید که حجر برای مهتران عرب سرفرازی، و ثبات قدم بود.

آنگاه این بیت را خواند: رفتند کسانی که مردم در سایه های آنها می زیستند واینک کسانی که هیچ سایه ندارند، از پس آنها مانده

اند.

شهادت حجر در محافل سیاسی لرزه ای بزرگ پدید آورد و پیامدهایی نیز به همراه داشت به طوری که معاویه برای نخستین بار از کردار ناپسندش پشیمان شد.

امّا شهادت حجر، نخستین جنایت معاویه در این خصوص به حساب نمی آمد.

او پیش از این نیز عمرو بن حمق، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله را که در نزد تمام مسلمانان از ارج و احترام بسیار برخوردار بود، به قتل رسانید.

آنان پس از کشتن عمرو سر او را بر نوک نیزه ها کردند.

بدین ترتیب عمرو بن حمق نخستین کسی بود که پس از اسلام سرش را بر فراز نیزه بالا می بردند.

چنین کاری پیش از وی در حق هیچ مسلمانی انجام نپذیرفته بود.

این دو فاجعه، پیامدهای بسیار رعب آوری به همراه خود داشت که ابرهای تیرگی و اضطراب را بر جهان مسلمانان حاکم می کرد.

می توان به عنوان یکی از نشانه های تیرگی به مطلب ذیل اشاره کرد: زیاد بن ابیه بر کوفه و بصره مسلط شد.

او پیش از آنکه معاویه او را به واسطه نسبش به خود ملحق سازد، جزو شیعیان و از هواداران علی علیه السلام و خاندان وی بود و به همین سبب از تمام اسرار آنها آگاه بود و سران و رهبران آنان را می شناخت.

چون زیاد به حکومت بصره و کوفه رسید، به تعقیب شیعیان در هر گوشه و کناری پرداخت و بسیاری از آنان را کشت و یا زیر شکنجه گرفت.

تا آنجا که اگر کسی می گفت: من کافرم و به هیچ پیامبری ایمان ندارم برای او به مراتب بهتر از آن بود که بگوید: من شیعه ام وبه

قداست حق ایمان دارم ونسبت به جبت وطاغوت کفر می ورزم.

همین که زیاد توانست با ایجاد جوّ قتل و خونریزی، کنترل کوفه و بصره را به دست گیرد، نامه ای به کاخ سلطنتی نوشت و در آن گفت: من عراق را به دست چپم خاموش و آرام کرده ام و اینک دست راستم آزاد است.

پس ولایت حجاز را به من سپار تا دست راست خویش را نیز بدان مشغول دارم.

چون خبر این نامه در مدینه منوره منتشر شد مسلمانان در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله گرد آمدند و با زاری دست به درگاه خداوند برداشته گفتند: خداوندا! ما را از شرّ دست راست زیاد در امان دار! ما اکنون در صدد آن نیستیم که بیان کنیم خداوند چگونه آنان را از شرّ دست راست زیاد در امان داشت.

چرا که به بیماری طاعون دچار شد و با خواری و ذلّت از دنیا رفت.

هدف ما از نقل این قسمت تنها نشان دادن گوشه ای از ترس و وحشتی بود که بر محافل سیاسی سایه افکنده بود.

بدان گونه که مردم برای دفع شرّ حاکمی ستم پیشه و ظالم دست به دعا برمی داشتند!

<موضع امام حسین

(۱) در حقیقت معاویه با این جمله می خواست انصار را به ریشخند بگیرد.چرا که آنان پیش از اسلام در شمار عمال یهودیان مدینه بودند و با شتران خود باغستانهای یهودیان را آبیاری می کردند.(مؤلف).

موضع امام حسین

موضع امام حسین

آنچه تا کنون در باره اوضاع سیاسی روزگار معاویه، به صورت فشرده و گذرا گفته شد تنها برای آن بود که موضع امام حسین علیه السلام در قبال این اوضاع نابهنجار شناخته و دانسته شود.

ما می

توانیم به موضع امام حسین اجمالاً پی ببریم.

به شرط آنکه در این سه موردی که اکنون به شرح و تبیین آن می پردازیم، دقت و اندیشه کنیم: ۱ - خبرهای پیاپی حاکی از ظلمها و فجایع معاویه در حق مسلمانان به خاطر هواداری آنان از علی علیه السلام و خاندان آن حضرت، پس از صدور این فرمان ظالمانه و قاطعانه معاویه، به مدینه می رسد: هر کس فضلیتی از علی نقل کند، تأمین جانی و مالی از او برداشته شود.

صدور این قانون در آغاز سال ۵۱ هجری بود.

امام حسین علیه السلام در برابر این قانون، نقشه ای دلیرانه کشید و خود به اجرای آن پرداخت.

او مردم را به مجلسی که در آن گروهی از زنان و مردان بنی هاشم و نیز عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و بیش از هفتصد تن از شیعیانش و نیز دویست تن از تابعان حضور داشتند، دعوت کرد.

امام در این مجلس به ایراد سخن پرداخت.

خدای را ستود و آنگاه فرمود: امّا بعد، این طاغیه (معاویه بن ابی سفیان) بر ما و شیعیانمان آن کرده که خود می دانید و می بینید.

من خواسته ای از شما دارم اگر راست گفتم پس تصدیقم کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید.

من به حق خدا بر شما و حق رسول خدا و خویشیم با پیامبرتان از شما می خواهم که این مقام و منصب و سخنانم را پوشیده و پنهان مدارید و به مردمانی که بدانان اعتماد دارید، در شهرها و قبیله های خود، برسانید.

سخنان مرا بشنوید و گفتارم را بنویسید آنگاه به شهرها و قبایلتان بازگردید.

پس هر

یکٔ از مردم را که بدانان اعتماد و اطمینان دارید، بر حقی که از آنِ ما می دانید فرا خوانید.

من از آن می ترسم که این حق پایمال شودو از دست برود وشکست بخورد.

حال آنکه خداوند تمام کننده نور خویش است اگر چه کافران آن را خوش نداشته باشند.

آنگاه امام در این خطبه غرا و استوار، خاطره علی علیه السلام را در یاد حاضران زنده کرد و در پایان هر فراز، اندکی از گفتن خاموش می ماند و اصحاب و تابعان را بر صدق گفتار خود گواه می گرفت و آنان یکپارچه و همصدا بر راستی گفتار آن حضرت اعتراف می کردند و می گفتند: به خدا همچنین است که تو گفتی.

آن امام تمام آیاتی را که در قرآن در باره امیرمؤمنان و خانـدانش نازل شده بود خواند و تفسیر کرد و احادیثی را که از پیامبر صلی الله علیه وآله در باره پدر و مادر و برادر وخودش رسیده بود، باز گفت.

در تمام این موارد اصحاب حاضر در آن مجلس می گفتند: به خدا همین گونه است که تو می فرمایی.

ما نیز چنین شنیده ایم و بر راستی آن گواهیم.

یکی از تابعان نیز گفت: به خدا سوگند من این روایت را از راستگوترین ومؤمن ترین صحابه شنیده ام.

آنگاه خدا را بر آنان گواه گرفت و فرمود: شما را به خدا سوگند که این روایات را جز از کسی که به او و به دینش اعتماد دارید شنیده اید؟ این نقشه، مانع مناسبی در برابر طغیان معاویه در سبّ علی علیه السلام بود.

امّا نقشه معاویه آن بود که فرازهای درخشان و شکوهمند، یعنی مآثر اهل

بیت را از پهنه تاریخ بزداید.

اینان در محو این فرازهای درخشان تاریخ تنها به زور بسنده نکردند بلکه خزانه حکومتی نیز نقشی مهم در این میانه داشت.

حدیث هم مانند بسیاری از کالاها خرید و فروش می شد و محدثان یا از توانگرترین مردم بودند یا از مغضوبترین آنان.

اگر آنان به خواسته های بنی امیه گردن می نهادند، از همه چیز برخوردار می شدند و اگر از اجرای خواسته های بنی امیه سر باز می زدند، هر بلایی که می خواستند بر سر آنها می آوردند.

شاید معاویه، این حیله گر معروف، انتظار چنین مخالفتی را از امام حسین علیه السلام داشت.

امّا او هیچ گاه فکر نکرده بود که این مخالفت در آینده شکلی خطرناک به خود بگیرد.

به هر حال مخالفت امام حسین از نظر او قابل انتظار بود.

امّا پس از این برخورد کوبنده، پیشامدی رخ داد که معاویه هرگز آن را به خواب هم نمی دید.

۲ - کاروانی متعلّق به والی یمن که حامل کالاهای گوناگون برای مزدوران کاخ سلطنتی بود از مدینه می گذشت.

امام حسین بر این کاروان دست یافت به عنوان حق شرعی خود آن را به تصرف خود در آورد امام پس از گرفتن این کاروان نامه ای به معاویه نوشت که چشمانش را خیره و عقلش را مدهوش ساخت این نامه چنین بود: از حسین بن علی به معاویه بن ابی سفیان امّا بعد، کاروانی از یمن از طرف ما می گذشت.

این کاروان حامل اموال و پارچه هایی بود تا بدانها خزاین دمشق را پر کند و سپس آن را به فرزندان پدرت باز گرداند.

من بدین اموال نیازمند بودم و آنها را

تصاحب کردم.والسلام.

نخستین نکته ای که نظر معاویه را در این نامه به خود جلب کرد مقدّم بودن نام امام حسین علیه السلام و پدرش بر نام وی بود.

از این گذشته امام حسین بدون آنکه معاویه را با لقب امیرمؤمنان یاد کند، خطاب کرده بود که این خود در منطق قرون اوّلیه مبارزه ای آشکار با قدرت قانونی خلیفه به شمار می آمد.

این امر تأکید می کرد که نویسنده نامه خود را از اطاعت حکومت ناحق بری دانسته است.

نکته دیگری که دیدگان معاویه را به خود خیره کرد، موضوع تصاحب کاروان بود.

این خود آشکارترین دلیل بر تمرّد امام حسین علیه السلام از قدرت حاکم به شمار می آمد.

امّا معاویه با ذکاوت و زیرکی دریافت که شرایط حاکم جز اغماض از چنین اعمالی را نمی طلبد و البته امام حسین نیز نمی خواست که او آغازگر عصیان مسلح باشد.

او همان گونه که بر نشر حقیقت اصرار می ورزید، بر حفظ خونهای مسلمانان نیز بسیار اصرار می ورزید.

معاویه نامه ای در پاسخ به نامه امام حسین علیه السلام نوشت که در آن به جایگاه والا و جلال و قدر امام اشاره کرده بود و در ضمن اعلام کرد که نمی خواهد به ایشان گزندی برسد.

امام حسین با نشر آگاهی و جمع کردن یاران در تحکیم سنگرهای حقیقت می کوشید و اخبار مربوط به امام پی در پی به کاخ سلطنتی می رسید، و خبر می داد که آن حضرت در شرف ایجاد انقلابی بزرگ و جدا کردن حقّ از باطل است.

امّا معاویه که همواره پیش از ایجاد جنگ و خونریزی به مکر و نیرنگ می اندیشید این بار

نیز حیله ای دیگر در پیش گرفت.

او نامه ای به امام نوشت ودر آن زبان به توبیخ و نکوهش امام گشود و از روابط دوستانه میان خود و آن حضرت یاد کرد.

ولی امام حسین از فجایعی که بر سر شیعیان و دوستداران خاندان پیامبر در هر گوشه و کناری اعمال می شد، به خوبی آگاهی داشت.

۳ – امام حسین نامه ای دیگر به معاویه نوشت و طی آن به یکایک اعمال پلید معاویه اشاره کرد.

در این نامه آمده بود:.

امّا بعد نامه ای به دستم رسید که در آن گفته بودی: از من به تو گزارشهایی رسیده که تو به خاطر من از آنها چشم پوشیده ای.

حال آنکه من در نظر تو به انجام کارهای غیر از این سزاوارترم و جز خداوند تعالی بر حسنات راهنمایی نکند.

امّا درباره گزارشهایی که گفته بودی درباره من به تو رسیده، باید بدانی که این گزارشها از جانب چاپلوسان و سخن چینان و کسانی است که می خواهند میان جمع تفرقه اندازند.

دشمنان دروغ گفته اند و من خواستار جنگ و مخالفت با تو نیستم.

و من در ترک این نصایح از تو و از عذر و پوزشهایی که در آن برای تو و دوستان ستمگر و کافرت (حزب ستمگران) و اولیای شیطان است، از خداوند می ترسم.

آیا تو کشنده حجر بن عدی کندی و یاران نمازگزار و خداپرست او نیستی؟ آنان بدعتها را زشت و پلید می شمردند، امر به معروف و نهی از منکر می کردند و از سرزنش نکوهش گران در راه خدا باک نداشتند.

امّا تو آنان را به ستم و ناروا کشتی در حالی که قسم های سخت

خورده و به آنان قول داده بودی که به ایشان کاری نداری.

امّا بر خداوند، تجری کردی و پیمان او را کوچک شمردی و همه آنان را از پای در آوردی.

آیا تو کشنده عمرو بن حمق صحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله و بنده صالحی که عبادت او را ضعیف و بدنش را ناتوان و رنگ سیمایش را زرد کرده بود نیستی؟ تو پس از آنکه به او وعده امان داده و با او عهد بستی، او را کشتی.

بدان سان که اگر آهوان کوهی آن را می فهمیدند هر آینه از قله کوهها به پایین می غلتیدند.

آیا تو زیاد بن سمیه را، کودکی که در بستر بنده ای از قبیله ثقیف به دنیا آمد به سوی خود نخواندی در حالی که گمان کردی او فرزند پدر توست.

حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده بود: الولد للفراش و للعاهر الحجر.

امّا تو آگاهانه سنّت رسول خدا را وانهادی و بدون آنکه از جانب خداوند هدایتی داشته باشی از هوا و هوس خویش پیروی کردی.

آنگاه او را بر مسلمانان مسلّط ساختی و او اینک مسلمانان را می کشد و دستها و پاهایشان را می برید، چشمانشان را کور می کند و بر تنه درختان به دارشان می آویزد.

گویی تو خود از این امّت نیستی و این امّت هم از تو نیستند؟! آیا تو کشنده حضرمی نیستی که زیاد در باره او به تو نوشت که وی بر آیین علی، است و تو هم در پاسخش نگاشتی: هر که بر آیین علی است بکش و پیکر او را مُثله کن؟! بدین سان امام حسین علیه السلام تا

پایان این نامه، تازیانه عذاب خویش را برگرده معاویه و اقمار او فرود آورد.

بدین گونه امام حسین در عهد معاویه زندگی کرد.

او یگانه صدایی بود که در برابر هر بدعتی رعد آسا می غرّید.

تازیانه بزرگی بود که بر مظهر هر عقب ماندگی یا افراط در جامعه فرود می آمد.

آن حضرت بسیاری از اندیشمندان و نام آوران را بر می انگیخت و آنان را به ایجاد انقلاب و شورش بر حکومت گمراهان تشویق و ترغیب می کرد.

امّا آنان کسانی بودن که منافع خود را بر مصالح دین ترجیح می دادند و پیمانهای خود راپاس نمی داشتند و این در حالی بود که ذمه اسلام قربانی دست هر تبهکار وجنایتگری بود.

امام حسین علیه السلام در برابر تجاوزات بنی امیه علیه مصالح امّت اسلامی و مقدّسات دینی و نوامیس آنان بسیار مقاومت و ایستادگی کرد.

واقعیت آن است که اگر ما بخواهیم اوضاع دینی حاکم در روزگار امام حسین را بدون وجود آن حضرت و قیام بزرگش در نظر بگیریم، آن دوره را باید سیاه ترین و تیره ترین و سخت ترین عصری دانست که بر مسلمانان سپری شده است، در این دوره تاریک و ظلمانی، بدون وجود ابا عبد الله، دین خدا بسیار ضعیف و به انحراف نزدیکتر شده بود.

زیرا در آن هنگام هیچ نیرویی نبود که بتواند در برابر این موج سیاه اموّی مقاومت کند مگر شخص ابا عبد الله علیه السلام و مهاجران و انصارِ آگاهی که در حلقه یاران آن حضرت بودند.

چرا که جنگهایی که پیش از عصر امام حسین رخ داده بود، همه از تجربه هایی تلخ و ناگوار برای نیروهای صالح مسلمانان خبر

می داد.

هر حرکت و جنبشی که صورت می گرفت بسرعت در میان طوفانهای وحشت و گردبادهای ترس و دلهره محاصره می شد و به سر نوشت جنبش پیش از خود دچار می گشت.

اینک تنها اوّلین و آخرین مدافع و یاور اسلام، امام حسین بر جای مانده بود.

او بود که می توانست با تدبیر و عزم استوار و پیشگامی و برتری شرف و تبارش و نیز با تمام شایستگیهایی که از جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله و پدرش علی علیه السلام به ارث برده بود، جبهه ای نیرومند در برابر طغیان گسترده اموی تشکیل دهد.

تشکیل این جبهه در روزگار خلافت معاویه و یزید، به دست آن حضرت صورت پذیرفت.

ما در صفحات پیش گوشه ای از اوضاع حاکم در عصر خلافت معاویه را بازگو نمودیم و در صفحات آینده نیز اندکی از روزگار یزید را بازگو خواهیم کرد.

امّا از شرح تفصیلی وقایع و رویدادها پرهیز و تنها به گفتاری مختصر بسنده خواهیم کرد.

زیرا اولاً: قیام امام حسین علیه السلام در دوران حکومت یزید بسیار مشهور و معروف است تا آنجاکه هر شیعی مؤمن از آن آگاه است.

ثانیاً: شرح قیام امام حسین نیازمند دایره المعارفی علمی و بزرگ است که در آن تحلیل تمام وقایع سیاسی دینی که امام حسین را به طرف آن جهاد شکوهمند و والا سوق داد، ذکر شود.

بنابر این، سزاوار است که این بحث را در همین جا نا تمام رها کنیم وبه مباحث دیگر بپردازیم و در آنها از ویژگیهای شخصیتی حضرت سیدالشّهدا امام حسین علیه السلام سخن گوییم و گفتگو در باره اوضاع سیاسی ودینی آن عصر را به بحث

و مجالی گسترده تر موکول کنیم.

ویژگیهای بزرگ اخلاقی

ویژگیهای بزرگ اخلاقی

<بخشنده و بزرگوار

<یاور ضعیفان

<شجاعت و دلاوری

<زاهدی عابد

<بردبار حکیم

<سخنور بدیهه سرا

بخشنده و بزرگوار

بخشنده و بزرگوار

۱ - روزی یک اعرابی نزد امام حسین آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله من پرداخت دیه ای کامل را ضمانت کرده ام امّا از ادای آن ناتوانم.

با خود گفتم که از بزرگوارترین مردم، آن را تقاضا می کنم و از خاندان رسول الله کسی را بزرگوارتر و بخشنده تر نیافتم.

پس امام حسین به وی فرمود: ای برادر عرب از تو سه پرسش می کنم اگر یکی از آنها را پاسخ گفتی ثلث آن دیه را به تو می دهم و اگر دو پرسش را جواب دادی دو ثلث آن را به تو می پردازم و اگر هر سه پرسش را پاسخ گفتی تمام مالی را که می خواهی به تو می دهم.

اعرابی عرض کرد: آیا کسی مانند تو که اهل علم و شرف است از چون منی می خواهد بپرسد؟ حضرت فرمود: آری.

از جدّم رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود.

معروف به اندازه معرفت است.

اعرابی عرض کرد: آنچه می خواهی بپرس اگر پاسخ دادم (که هیچ)وگرنه جواب آنها را از تو فرا خواهم گرفت.

و لا قوه الا بالله.

امام علیه السلام پرسید: برترین اعمال چیست؟ اعرابی گفت: ایمان به خدا.

حضرت سؤال کرد: راه رهایی از نیستی و نابودی چیست؟ اعرابی گفت: اعتماد به خداوند.

امام حسین پرسید: زینت دهنده انسان چیست؟ اعرابی گفت: علم همراه با حلم.

امام پرسید: اگر این نشد؟ اعرابی گفت: مال همراه با مروّت.

حضرت پرسید: اگر این نشد؟ اعرابی گفت: فقر همراه با صبر.

حضرت پرسید: اگر این نشد؟ اعرابی گفت:

در این صورت صاعقه ای از آسمان بر او فرود آید و بسوزاندش که او سزاوار آن است.

آنگاه امام حسین علیه السلام خندید و کیسه ای که در آن هزار دینار بود، به او داد وانگشتری خود را که نگین آن به دویست درهم می ارزید، بدو بخشید و فرمود: ای اعرابی این طلا را به طلبکارانت بده و انگشتری را به مصرف خود برسان.

اعرابی تمام آنها را گرفت و گفت: خدا داناتر است که رسالتش را در کجا نهد.(۱) .

۲ - انس بن مالک گوید: پیش امام حسین علیه السلام بودم که کنیز آن حضرت داخل شد و در حالی که دسته ای گل برای آن حضرت آورده بود، به وی سلام داد.

امام به او فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم.

عرض کردم: او به شما با دسته ای گل سلام کرد.

این امر برای آن کنیز چندان مهم نبود که آزادش کردی؟! فرمود: خداوند ما را چنین ادب آموخته است.

او فرمود: چون به شما تحیت فرستادند شما نیز تحیتی بهتر از آن یا همانند آن بفرستید.

بهتر از تحیت این زن، آزاد کردنش بود.(۲) .

۳ - یک اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد و با خواندن قطعه ای شعر، حاجت خود را مطرح کرد.

قطعه ای که وی خواند چنین بود: - نومید نشد آن کس که اکنون به تو امید بسته و آن کس که حلقه درخانه تو را به صدا در آورده است.

- تو بخشنده و مورد اعتمادی و پدرت کشنده تبهکاران و فاسقان بود.

- اگر جدّ شما نمی بود، دوزخ بر ما فرود می آمد.

وقتی وی اشعار خود را می خواند،

امام در حال خواندن نماز بود و چون از نمازش فارغ شد ردای خود را کنار زد و چهار هزار دینار طلا برداشت و به آن اعرابی داد و با سرودن اشعاری (به همان وزن و قافیه)فرمود: - این دینارها را بگیر و بدان که من از تو پوزش می خواهم و نیز بدان که من برتو دلسوز و مهربانم.

- اگر در سیر صبحگاهی ما ابری می بود همانا بزرگ و پر باران می شد و بر تو می بارید.

- امّا روزگار دچار تغییر و دگرگونی می شود و دست من خالی و تنگ است.

اعرابی از روی شوق گریست و از ژرفای جانش آه گرمی کشید و گفت: چگونه این دستان بخشنده، تهی و نابود می شوند؟!! (۳) .

(۱) اعیان الشیعه - سید محسن امین، ص ۴۰ - ۲۹.

(۲) أبو الشهداء - عباس محمود عقّاد.

(۳) معصوم پنجم، جواد فاضل و نیز مناقب، ج ۴، ص ۶۶.

یاور ضعیفان

یاور ضعیفان

این صفت در حقیقت به مثابه شاخه ای از صفات پسندیده بخشش و کرم آن حضرت است.

زیرا هر گاه نفس به بلندای صفات پاک و والا برسد نسبت به دیگران مهر می ورزد همچنان که ابر بر زمین و خورشید بر دیگر ستارگان مهربانی و محبّت می بخشد.

۱ - پس از ماجرای عاشورا، بر شانه آن حضرت زخمی عمیق مشاهده کردند.

به نظر می رسید که این زخم در اثر ضربت چند شمشیر بر شانه آن حضرت پیدا شده است.

کسانی که این زخم را دیدند دریافتند که این، زخمی عادی نیست.

از امام سجاد علیه السلام در این باره پرسش کردند.

آن حضرت پاسخ داد: این زخم در اثر حمل تو بره ای بود که

حسین علیه السلام آن را بر دوش می گرفت وبه منزل بیوه زنان و یتیمان و بیچارگان می برد.(۱) .

۲ – در همین زمینه نوشته اند که معاویه مالی را میان سران و بزرگان تقسیم کرد.

چون بار برها مالهای تقسیم شده را به صاحبانشان رساندن، حاضران در بارگاه معاویه و در حضور وی درباره کسانی که این اموال میان آنان پخش شده بود، سخن گفتند تا آنکه به گفتگو در باره امام حسین علیه السلام پرداختند.

پس معاویه گفت: حسین این مال را نخست در میان یتیمان کسانی که در رکاب پدرش در صفین کشته شدند، پخش می کند واگر چیزی از آن باقی ماند، بدان شتر می کشد و شیر می نوشاند.(۲) .

معاویه از سَرسخت ترین دشمنان امام حسین علیه السلام بود.

امّا با این وصف در چنین مواردی هیچ چاره ای نداشت مگر آنکه به بزرگی و بخشندگی آن حضرت اعتراف کند! حضرت تا آنجا در بزرگواری و بخشندگی پیش رفته بود که حتی دشمن دروغگویش که از کشتن هیچ بی گناهی باک نداشت و با کوچکترین اتهامی آنها را از میان می برد و حتی کسانی همچون علی علیه السلام سرور پاکان وامام حسن را از سر راه خود برداشت.

بر بالای منبر می رفت و از فضایل امام حسین سخن می گفت و آن حضرت را می ستود!!

۳ – آن حضرت برای ترغیب مردم به جود و سخاوت این اشعار رامی خواند: – چون دنیا به تو بخشید تو نیز همه آن را پیش از آنکه از بین برود، بر مردم ببخش.

– پس بخشش، نابود کننده آن نعمتهای رسیده نیست و بخل نمی تواند

آن نعمتهای از دست رفته را نگاه دارد.

در حقیقت او پیش از آنکه گوینده خصال نیک باشد، عامل بدانها بود.

داستان زیر از همین ویژگی امام حسین علیه السلام حکایت می کند.

۴ – امام حسین به دیدار اسامه بن زید که در بستر بیماری افتاده بود، رفت و شنید که او می گوید: وای از این اندوه.

آن حضرت از اسامه پرسید: ای برادر کدام اندوه؟ اسامه گفت: قرضی که دارم.

شصت هزار درهم.

پس امام فرمود: پرداخت آن بر من.

اسامه گفت: می ترسم پیش از ادای قرض خود از دنیا بروم.

امام فرمود: نمی میری مگر آنکه من این قرض را ادا کرده باشم؛ و آن حضرت چنان که خود گفته بود پیش از وفات اسامه، قرض او را پرداخت.(۳) .

(۱) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۳۲.

(۲) أبو الشهداء – عباس محمود عقّاد.

(۳) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۶.

شجاعت و دلاوری

شجاعت و دلاوری

ما شیعیان بر این باوریم که ائمه معصوم علیهم السلام به قلّه همه کمالات انسانی رسیده و در رسیدن به هر کمالی از همگان گوی سبقت ربوده بودند.

امّا شرایط خاصّ اجتماعی که هر یک از ائمه علیهم السلام در آن به سر می برده اند، موجب می شده تا صفتی مخصوص به همان اوضاع و شرایط در آن نمود بیشتری پیدا کند.

بنابر این می توان گفت که هر کدام از آنان صفتی متفاوت از دیگری داشته اند.

صفت برجسته امام حسین علیه السلام، که وی را از دیگر ائمه متمایز ساخته، همانا شجاعت و دلاوری آن حضرت است.

هر گاه انسان واقعه کربلا را با آن صحنه های شگفت انگیز به خاطر می آورد صحنه هایی که در آنها خون با اشک وبردباری با

مروّت و همدلی با فداکاری آمیخته بود، چهره قهرمان یکی از دلیر مردان این میدان یعنی حسین بن علی علیه السلام در شکوهمندترین و درخشانترین شکل خود نمایان می شود به گونه ای که اگر از تواناییهای جنگی آن حضرت که آن را دست به دست و سینه به سینه از پدران خویش به ارث برده بود آگاهی نداشتیم و یا آنکه در این باره مدارک و اسناد قطعی تاریخی در دست نداشتیم و اگر براین باور و اعتقاد نبودیم که رهبران معنوی می بایست آیت خلقت ومعجزه خداوند باشند، چه بسا در بسیاری از حقایق ثابتی که عقل و اندیشه و ضمیر ما در برابر آنها سر تعظیم فرود آورده، گرفتار گمان وتردید می شدیم.

امام حسین علیه السلام در واقعه عاشورا در هر مناسبتی به میدان نبرد گام می نهاد و در میان تاخت و تاز اسبان برای یافتن جسد صحابی یا هاشمی که شهید شده بود به جستجوی می پرداخت.

و چه بسا تا رسیدن بر سرجسد یاران خود درگیریهای بس خونین میان او و دشمنانش در می گرفت.

هر یک از این درگیریها و نبردها، خود یورشی بی همتا و دشوار محسوب می شد.

مصیبت، خود از نیروی انسان و اراده او می کاهد.

گرسنگی وتشنگی اورا فرسوده و ضعیف می کند و توان او را کاهش می دهدو گرمای شدید خود عامل دیگری است که تلاش بیشتری از وی می طلبد.

تمام این موارد، در روز عاشورا برای امام حسین به وجود آمده بود.

امّا با این حال او نیم زرهی در بر کرده بود و با یورشهای شجاعانه خویش بر دشمن درنده خوی می تاخت.

همچون صاعقه

ای بود که چون فرود می آمد، دلاوران سپاه دشمن را مانند برگ درخت، در اطراف خود به خاک وخون می نشاند.

یکی از کسانی که در صحنه عاشورا حضور داشت، می گفت: هیچ کس را دلیرتر از حسین ندیدم.

چون یورش می آورد، دشمنان مانند حیوان ضعیفی که از پیش روی شیر می گریزد، از مقابل او می گریختند.

بعلاوه اینکه فصیح تر از ایشان کسی وجود نداشت.

چون به گذشته باز می گردیم و تاریخ را ورق می زنیم صحنه های کم نظیری از قهرمانیهای آن حضرت را در فتوحات اسلامی و پس از آن در جنگهای امام علی علیه السلام مشاهده می کنیم.

امّا این دلاوریها با تمام قوّت واصالت خود نمی تواند همپای شجاعت آن حضرت در روز عاشورا که بی گمان، مظهری شکوهمند در تاریخ انسانی به شمار می آید، قلمداد شود.

عقاد در این باره می نویسد: در میان نوع انسان هیچ کس دلدارتر از حسین علیه السلام در روز عاشورا یافت نمی شود.(۱) .

(۱) أبو الشهداء - عباس محمود عقّاد، ص ۴۶.

زاهدی عابد

زاهدی عابد

او هر سال به زیارت خانه خدا می رفت مگر هنگامی که شرایط تیره آن روزگار کار را بر وی سخت کرده بود.

پیاده به حجّ می رفت و در کنار خود دهها شتر بدون سوار را همراه می آورد.

هر تُهیدست مستمندی را که می دید آنقدر به او می بخشید که توشه اش خالی می شد و آنگاه از دیگر شترانی که همراهش بود، توشه و آذوقه خویش را تأمین می کرد.

هر شب هزار رکعت نماز می گذارد.

از فرزند بزرگوارش، امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند چرا پدرت کم فرزند بود؟ پاسخ داد:

او هر شب هزار رکعت نماز می گذارد پس چگونه می توانست فرزندان بیشتری داشته باشد.

بردبار حکیم

بردبار حکیم

۱ - شکیبایی آن است که انسان در سخت ترین شرایط بر اعصاب خود مسلّط باشد.

بی گمان امام در روز عاشورا در دشوارترین و سخت ترین حالتی بوده که انسان در برابر ظلم و ستم پایداری کرده است.

امّا با این همه آن حضرت شکیبایی ورزید، آن گونه که حتّی فرشتگان آسمانی از مقاومت دلیرانه و قدرت اراده و عزم پولادین وی به شگفت آمدند.

۲ - یکی از خادمان آن حضرت مرتکب عملی شد که بر وی مجازات لازم بود.

امام دستور داد او را حد بزنند.

خادم گفت: مولای من(وَالْكَاظِمِينَ الْغَيظَ) (وآنهایی که خشم و غضب خود فرو نشانند) امام فرمود: رهایش کنید.

خادم گفت: (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) (و از بدی مردم در گذرند) امام فرمود: از تو گذشتم.

خادم گفت: (وَاللهُ يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)(و خداوند نیکو کاران را دوست می دارد) امام فرمود: تو در راه خدا آزادی و دو برابر مبلغی که پیش از این به تو می دادم، به تو خواهم داد.(۱) .

(۱) الفصول المهمّه، ص ۱۵۹.

سخنور بدیهه سرا

سخنور بدیهه سرا

در کتابهای تاریخی گنجینه ای از سخنان فصیح و گهربار حسین بن علی علیه السلام گرد آوری شده است.

امّا در اینجا تنها به ذکر اندکی از آن همه بسنده می کنم: ۱ - عثمان، اقدام به تبعید ابوذر صحابی بزرگوار پیامبرصلی الله علیه وآله کرد.

امام علی و فرزندانش برای بدرقه ابوذر حاضر شدند.

امام حسین با توجّه بدین مناسبت، خطاب به ابوذر فرمود.

ای عمو! خداوند هر گاه که بخواهد به دگرگون ساختن اوضاعی که می بینی تواناست.

این قوم دنیای خود را از تو دریغ داشتند و تو دین خود را از آنان دریغ داشتی.

حال آن که توبه آنچه آنان

تو را از آن باز داشته اند، بی نیازی و آنان بدانچه که تو از ایشان دریغ داشته ای، بسیار نیازمندند.

پس از خدای صبر وپیروزی خواه وبرای دوری از حرص و بی صبری از او یاری بجوی که شکیبایی جزئی از دین و کرم است، و حرص روزی نمی آورد و بی صبری اجل را به تأخیر نمی اندازد.(۱) .

۲ - اعرابی نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: من از هرقل وجعللو اینم و مهمهم خدمت تو آمده ام.

امام حسین خندید و فرمود: ای اعرابی! به گونه ای سخن گفتی که جز دانایان آن را در نیابند اعرابی گفت: من بیش از این نیز توانم گفت.

آیا تو نیز می توانی چنان که من می گویم پاسخم دهی؟ امام به او اجازه سخن داد.

پس اعرابی به خواندن این اشعار آغاز کرد:

هفا قلبی الی اللهو

وقد ودع شرخیه

و در ادامه نُه بیت بر همین وزن خواند.

پس از آنکه اعرابی اشعار خود را خواند امام حسین علیه السلام اشعاری بر همان وزن وقافیه در پاسخ او سرود:

فما رسم شیطانی قد

تحت آیات رسمیه

سفور درجت ذیلین

فی بوغاء فاعیه

هتوف حرجف تتری

علی تلبید توبیه

آنگاه امام حسین به تفسیر کلمات دشوار اعرابی پرداخت و فرمود: مقصود وی از هرقل، پادشاه روم و از جعلل، نخلهای کوتاه و از اینم، پشه درخت و از مهمهم، چاه پر آب است.

این اوصاف سرزمینی بود که آن اعرابی از آنجا آمده بود.

سپس اعرابی گفت: تا امروز کسی را از این جوان خوش سخن و گشاده زبان و خوش فکرتر ندیده بودم.(۲) .

از دیگر سخنان ارزشمند آن حضرت است که فرمود: بدترین خویهای پادشاهان، ترس از دشمنان

و درشتی با ضعیفان و بُخل در هنگام بخشش است.(۳) .

و نیز از اندرزهای لطیف آن حضرت است که فرمود: کاری که توان آن را نداری عهده دار مشو، و به استقبال آنچه که بدان نمی رسی، مرو و بدانچه بر آن قدرت نداری عادت مکن و بیش از درآمد، خرج مکن و جز به اندازه کاری که کرده ای پاداش مطلب و جز به خاطر نیل به طاعت خداوند شاد مشو و جز بدانچه که خود را شایسته آن می دانی، دست مبر.(۴) .

از دیگر سخنان گهربار آن حضرت، هنگامی است که از وی پرسیده شد: فضل چیست؟ آن حضرت فرمود: نگاهداشت زبان و بذل احسان.

پرسیده شد: پس نقص چیست؟ فرمود: به رنج افتادن به خاطر کاری که تو را سود ندهد.

(۱) روضه الکافی، ص ۲۰۷.

(۲) أبو الشهداء، عباس محمود العقاد، ص ۷۳، به نقل از مطالب السؤول.

(۳) بلاغه الإمام الحسین، ص ۱۲۸.

(۴) همان مأخذ، ص ۱۵۴.

قیام عاشورا

قیام عاشورا

<معاویه و حکومت سلطنتی

<حق موروثی

معاویه و حکومت سلطنتی

معاویه و حکومت سلطنتی

باید دانست که خلافت در بینش اسلامی پدیده ای موروثی نبود.

امّا کسانی که در عهد عثمان، راه خلافت را برای خود هموار کرده بودند می خواستند آن را موروثی کنند.

روزی در مجلسی که جمع بسیاری از بنی امیه در آن گرد آمده و امام علی علیه السلام و عثمان نیز در آن حاضر بودند، ابو سفیان سر کرده مخالفانی که جنگهای خونباری برای جلوگیری از انتشار اسلام بر پا کرده بود، نیز در این مجلس شرکت جُست.

او اینک شیخ بنی امیه بود و در نزد آنان مردی محترم به شمار می رفت.

بنی امیه نیز در آن روز تنها حزب حاکم بر دستگاهها و نهادهای سیاسی حکومت اسلامی محسوب می شدند.

ابو سفیان که دیگر بینایی خود را از دست داده بود، با عصایی که در دست داشت راه خویش را پیدا می کرد.

او در آن هنگام احساس کرده بود که عمرش سر آمده و بزودی مرگ وی را در کام خود فرو خواهد برد.

چون نشست از یکی از حاضران پرسید: آیا در این مجلس کسی غیر از فرزندان امیه حضور دارد؟ مرد پاسخ داد: در این مجلس غریبه ای نیست.

ابو سفیان وقتی از این بابت مطمئن شد، خطاب به حاضران گفت: حکومت را مانند توپ بین خود دست به دست بگردانید.

پس سوگند به کسی که ابوسفیان به او سوگند می خورد نه بهشتی وجود دارد ونه دوزخی.

همه حاضران به او گوش فرا داشتند و سخنانش را به گوش سپردند.

درآن مجلس کسی جز امیر مؤمنان علی علیه السلام بر او اعتراض نکرد.

امیرمؤمنان او را به خاطر آشکار داشتن

کفرش مورد نکوهش قرار داد.

امّا ابو سفیان زبان به پوزش گشود و گفت: من گناهی ندارم بلکه فریب سخن مردی را خوردم که گفت در این مجلس غریبه ای حضور ندارد و گرنه از عاقبت اندیشی به دور بود که من آشکارا چنین سخنانی بگویم.

این مجلس به پایان رسید و آن جمع پراکنده شدند.

امّا با این وجود این مجلس تأثیر بزرگی در آینده اوضاع سیاسی مسلمانان گذارد.

آری سخنان ابو سفیان از توطئه ای قدیمی پرده برداشت و نخست حزب حاکم اموی و سپس هر کس که خواهان دستیابی به قدرت بود و می خواست به خاطر کینه ها و دشمنیهای گذشته، نهادهای اسلامی را از میان ببرد، بدان جامه تحقیق پوشاند.

هدف از موروثی کردن خلافت، تسلّط بر حکومت بود تا پس از آن بتوانند هر کار که خواستند، انجام دهند.

ابو سفیان و دیگر همفکرانش، در این راه هر مشکلی را آسان و هر زشتی را زیبا جلوه می دادند چرا که آنان به بهشت و دوزخی باور نداشتندو به پیامبر صلی الله علیه وآله و جانشین او بی اعتنا بودند.

هیچ باک نداشتند اگر آرمان مقدّس و شریفی لکه دار و آلوده می شد و یا از فردی خوشنام به بدی یاد می شد.

زیرا فرا روی آنان آینده ای بود که استفاده از هر وسیله ای را در جهت رسیدن بدان، برای ایشان توجیه می کرد و حتی وسایلی که برای نیل به این هدف به کار گرفته می شد مقدّس و محترم به شمار می آمد.

این طرز اندیشه کاملاً شبیه تفکّر جاهلانه ای بود که از مغزهای خالی و پوشالی آنان تراویده بود.

هنگامی که با

رویدادهایی که از اواخر روزگار خلافت عثمان تا به روی کار آمدن دولت عبّاسیان همراه شویم، در خواهیم یافت که بهترین و صحیح ترین تفسیر برای روشن کردن روند این رویدادها همان سخن ابوسفیان و اعتقاد وی و پیروان اوست.

جنگهایی که در عصر خلافت امام علی به وقوع پیوست و حرمتهایی که در دوران حکومت معاویه نادیده گرفته شد و حمله هایی که در روزگار حکومت یزید روی داد و نبردها و جنگهای دیگری که در دوران حکومت سایر خلفای اموی صورت پذیرفت، همه و همه بر مبنای همین اصل و برای تحقّق بخشیدن به این نقشه قدیمی و کهنه به اجرا در آمد.

حزب اموی جز به غارت اموال و تشکیل سلطنت و به بندگی گرفتن تمام مردم، آن هم به هر وسیله نمی اندیشید.

بنابر این هر کس بخواهد رخدادهای سیاسی را در این برهه طولانی از این حقیقت آشکار (سخن ابو سفیان) جدا کند در حقیقت معلول را از علّت و مسبّب را از سبب خویش جدا کرده است.

حق موروثی

حق موروثی

بدین گونه بود که حزب اموی از همان روز که عثمان که به خلافت راه یافت خواست آن را حق شخصی و موروثی از آن خود جلوه دهد.

امّا مسلمانان با بیداری خویش و هشدار برخی از صحابه بزرگ رسول اکرم صلی الله علیه وآله همچون ابوذر غفاری و عمرو بن حمق، این توطئه را به خوبی احساس کردند و آتش انقلابی را بر افروختند که کاخ و آمال و آرزوهای بنی امیه را در هم کوفت و رؤیاهای شیرین آنان را که بر پایه خلافت عثمان بنا شده بود، تیره و تار ساخت.

امّا بنی

امیه برای رسیدن به حکومت، تز خود را به گونه دیگری مطرح کردند.

و چنان که می دانید به خونخواهی عثمان برخاستند.

این نخستین نشانه ای بود بر آن که آنان خود را پس از عثمان وارث خلافت او می پنداشتند واگر غیر از این بود، می توانستند پس از آنکه با دیگر مسلمانان همصدا شوند و با امام علی علیه السلام بیعت کنند، به خونخواهی عثمان برخیزند.

ولی آنان چنین قصدی نداشتند.

بلکه حکومتی همچون حکومت روم و ایران را خواهان بودند که در آنها فرزند، وارث تاج و تخت پدر می شد و حتّی پسر شیره خواره ای می توانست پس از پدرش به سلطنت رسد.

امّا معاویه به همین ادعا بسنده نکرد.

بلکه پیراهن عثمان را در شام برافراشت و پنجاه هزار مرد جنگی زیر آن گرد آمده بر مظلومیت عثمان گریستند و محاسنشان به اشک چشمانشان آلوده شد.

آنگاه پیراهن عثمان را بر فراز نیزه خویش بر افراشتند و با خدا پیمان بستند که شمشیرهای خود را در نیام نکنند مگر آنکه قاتلان عثمان را بکشند یا خود کشته شوند.

آیا شیوه معاویه، برای قصاص قاتلان عثمان درست بود؟ آیا طریق قصاص، آن بود که از بیعت با خلیفه جدیدی که منتخب مهاجران و انصار در مدینه و تمام مسلمانان جهان اسلام بود، سرباز زند؟ آیا طریق خونخواهی عثمان آن بود که معاویه از بیعت با علی علیه السلام خودداری کند و در آن شرایط حساس و ناهنجاری که هیچ چیز جز پر کردن خلأها و وحدت کلمه مفید واقع نمی شد، بر حکومت امام علی بشورد؟ آیا نشانه علاقمندی و محبّت معاویه به عثمان آن بود که پیراهن

آغشته به خونش را چونان درفشی بر افرازد و به بهانه آن تمام انگیزه ها و احساسات جاهلی را جان بخشد و یکی از بدترین جنگهایی که اسلام را دچار تزلزل ساخت وبسیاری از مسلمانان را نابود کرد، به وجود آورد؟!(۱) .

هدف تنها انتقام از قاتلان عثمان نبود و گرنه چرا معاویه نامه هایی جداگانه به طلحه و زبیر نوشت و هر یک از آنان را به نام امیرمؤمنان یاد و ادعا کرد که آنان به خلافت از علی سزاوارترند و برای رسیدن آنان به خلافت از آنها پشتیبانی می کند و پیشاپیش برایشان از شامیان بیعت گرفته است؟! بلکه مقصود معاویه آن بود که در جهان اسلام، آشوب و هرج و مرج پدید آید و در این میان خود به حکومتی که همواره آرزویش را در سر می پروراند دست یابد و البته حزب اموی نیز در پشت صحنه این هدف شوم جای داشت.

به صحنه دیگری توجّه کنید.

هنگامی که معاویه در اجرای توطئه خود موفق شد و به لطف ایادی و عوامل خود توانست حکومت را از دست صاحبان شایسته اش بیرون کند و به تمام اهداف و خواسته هایش برسد، در صدد این اندیشه بر آمد که یزید، فرزند شرابخوار و قمار بازش را پس از خود به جانشینی بگمارد.

این رویداد را نمی توان جز بدانچه پیش از این گذشت، تفسیر کرد.

مسأله عمیقتر از آن است که ما فکر می کنیم.

جانشین کردن یزید، تنها جانشینی پسر از پدر نبود بلکه تحویل خلافت به دست پادشاهی اموی وستمکاره بود.

مروان بن حکم نیز در روزگار خلافت عثمان به همین نکته اشاره کرد، وی هنگامی که

مردم گرداگرد مرکز حکومت عثمان را گرفته بودند و از وی حقوق مشروع خود را می خواستند به آنها خطاب کرد و پرسید: از حکومت ما چه می خواهید؟ پس این حکومت شماست که می خواهید آن را با چنگ و دندان در دستتان باقی نگه دارید.

تمام رخدادهایی که در این مسیر به وقوع پیوست نیز این تفسیر را تأیید و تأکید می کند.

حتی روزی یکی از هواداران بنی امیه به مسجدی که شماری از سران و بزرگان مسلمان نیز در آن حضور داشتند آمد و بر منبر نشست.

معاویه آن روز در صدر مجلس نشسته ویزید نیز در کنارش جای گرفته بود.

مرد نخست به معاویه و آنگاه به یزید نگریست و در حالی که شمشیرش را در هوا تکان می داد، گفت: امیرمؤمنان این است (معاویه).

پس اگر مُرد این (یزید) خلیفه است.

آنگاه، در حالی که شمشیرش را می جنباند، گفت: وگرنه این خلیفه است(اشاره به شمشیر).

مردم نیز از ترس آخرین خلیفه ای که آن مرد معرفی کرده بود، یعنی همان شمشیر بران و پر نیرنگ، سخن او را پذیرفتند.

معاویه مُرد و یزید به والیانش طی نامه ای دستور داد که برای او از مردم بیعت گیرند.

نامه او به مدینه رسید.

در پی این دستور، حاکم مدینه از امام حسین بن علی علیه السلام خواستار بیعت با یزید شد.

امّا همان طور که انتظار می رفت آن حضرت از بیعت با یزید خود داری کرد و خانواده ویارانش را جمع آورد و برای علنی کردن قیام و انقلابش به سوی مکّه رهسپار شد.

هدف آن حضرت از این انقلاب، تنها از میان بردن یزید نبود بلکه وی می خواست

ریشه حزب اموی را از بیخ بر کند و بر تیرگی وظلمتی که بر جهان اسلام سایه افکنده بود، خاتمه بخشد.

بی گمان این قیام به سود امام حسین علیه السلام تمام می شد.

امام حسین علیه السلام در نظر داشت چند روزی در مکّه مکرّمه اقامت گزینند.

مردم به جایگاه والای آن حضرت در نزد پیامبرصلی الله علیه وآله و نیز به سابقه درخشان وی در مکتب اسلام و به استواری گامهای او در مسایل مربوط به مسلمانان بخوبی آگاه بودند.

یزید صد مرد مسلّح برای ترور امام حسین علیه السلام به مکّه فرستاد.

امام که از توطئه یزید آگاه شده بود، از اقامت در مکه منصرف شد و تصمیم گرفت به سمت کوفه حرکت کند.

چرا؟ تغییر تصمیم آن حضرت منوط بر عواملی بود که می توان در اینجا به طور خلاصه بدانها اشاره کرد: ۱ - اگر امام حسین علیه السلام علیه بنی امیه اعلان جنگ می داد، هواداران حکومت در مکّه بسیار بودند و ممکن بود حادثه ای در مکّه اتفاق افتد که با قداست و حرمت خانه خدا منافات داشته باشد.

از طرفی اگر امام حسین در اینجا به جنگ می پرداخت و پیروز می شد، باز هم بی فایده بود.

زیرا در پس او دولتی نیرومند و مسلّح وجود داشت که نیروهایش در همه جا پراکنده و آماده بودند و تنها رسیدن یک سپاه کوچک از طرف حکومت برای خاموش کردن آتش این انقلاب کافی به نظر می رسید.

از طرفی حکومت بنی امیه، همواره در مکّه پایگاهی محکم برای خود داشت در حالی که همان وقت کوفه بزرگترین نیروی اسلامی را در خود جای داده بود.

باید به

این عامـل نیز این نکته را افزود که در مکّه مزدوران بنی امیه بسـیار بودنـد و احتمال داشت که آنان روایاتی جعل کرده به امام نسبت دهند که ساحت آن حضرت از آن تهمتها پاک بود.

چنان که پیش از وی همین کار با امیرمؤمنان علیه السلام و به دست ابو هریره صورت پذیرفته بود.

تنهـا چیزی که برای امـام حسـین علیه السـلام اهمیت داشت آن بود که مردم بداننـد که او بر حق است و دشـمنانش بر باطل و بـدین وسـیله آنان نیز به راه حق که خود وی تبلور آن بود بپیوندنـد و از راه باطل که دشـمنانش نماینـدگان آن بودنـد، دوری گزینند.

اگر هم امـام حسـین اعلاـن جنـگ نمی داد، بـاز هم نتیجه آن بود که به شمشـیر همین کسانی که از جانب حکومت مأموریت یافته بودند تاآن حضرت را بکشند و زیر لباسهای احرام سلاح حمل کرده بودند، کشته شود.

۲ – ابن زبیر در مکّه سکونت داشت و خود را برای خلافت از امام حسین علیه السلام شایسته تر می پنداشت.

بنابر این برای او مهم نبود که برای از میان برداشتن رقیب خود با یزید، که ادعا می کرد از دشمنان اوست، دست دوستی دهد.

هم چنان که پدرش، زبیر، نیز همین کار را در جنگ جمل کرد.

در آن جنگ زبیر به صـفوف مخالفان علی علیه السـلام، که مخالفان خود وی نیز بودنـد پیوست، تا بـدین وسـیله خلافت را به خود اختصاص دهد.

از طرفی امام حسین نیز نمی خواست خود را با فرزند زبیر درگیر کند.

چرا که مسأله مهم تری وجود داشت و آن اینکه خلافت در شام به فرمانروایی ستمکاره رسیده بود و این

انحراف، خلافت را از مسیر حق خارج کرده و به طرف باطل سوق داده بود و قطعاً این مسأله، از جریان ابن زبیر مهمتر و تلختر بود.

۳ - همین که امام حسین علیه السلام در هنگامی که مردمان از هر گوشه وکنار، در روز هشتم ذی حجّه، به سوی خانه خدا می آمدند، از مکّه خارج می شد، خود تبلیغی بزرگ برای اعلان مقصودش بود.

بلکه می توان گفت که همین حرکت به تنهایی برای بیداری مردمان شهرهایی که از پایتخت خلافت دور و از رویدادهایی که در آنجا می گذشت، بی خبر بودند کافی جلوه می کرد.

آنگاه امام حسین با قافله شکوهمند خود به سوی کوفه رهسپار شد.

مردم کوفه پیروی خود را از امام اعلان کرده و با وی دست بیعت داده بودند.

آنان به امام حسین وعده داده بودند که همان طور که در کنار پدرش علی علیه السلام به جنگ با شامیان پرداختند اینک نیز حاضرند در رکاب امام حسین با آنان نبرد کنند.

مسلم بن عقیل پسر عموی امام حسین که فردی متنفّذ و امین بود، به عنوان رهبر آنان برگزیده شد.

امّا اندکی بعد طوفانهای سیاه وزیدن گرفتند و چنان که امام حسین علیه السلام خود بیان می کند، هواداران و یارانش خوار می شوند و بیعتش را زیر پا می نهند و سپاهش زیر ترهیب و ترغیب نیروی شام از میان می رود.

اضافه بر این عوامل، سبب دیگری هم بود که حرکت تاریخ را دگرگون ساخت و آن پای بندی یاران امام حسین علیه السلام به حق، حتّی در سخت ترین و طاقت فرساترین شرایط، بود.

حال آن که شامیان در مقابل، از ارتکاب

هیچ جنایت و ترور و نیرنگی باک نداشتند.

برای اثبات این نکته تنها دو ماجرا را نقل خواهیم کرد تا با نگرش بدانها بتوان تفاوت میان حرکت وجهت گیری میان امام حسین علیه السلام و یزید ویارانشان را دریافت.

مسلم بن عقیل حاکم مطلق کوفه بود و عبید الله بن زیاد به کوفه آمد تا بلکه اوضاع را به سود بنی امیه تغییر دهد.

یکی از بزرگان کوفه به نام هانی بن عروه، در بستر بیماری بود.

ابن زیاد تصمیم گرفت به عیادت هانی رود تا شاید بدین وسیله او را با خود همراه کند.

مسلم در خانه هانی بود و هانی که از آمدن زیاد مطّلع شده بود به مسلم دستور داد در نهانگاهی پنهان شود تا چون فرستاده یزید و فرمانده امویان کوفه به خانه اش آمد، مسلم از نهانگاه خویش بیرون آید و گردن ابن زیاد را بزند و از شرّ او و یزید خود را خلاص کند.

ابن زیاد به عیادت هانی آمد و هانی لحظه به لحظه در انتظار آن بود که مسلم از نهانگاه خویش بیرون آید و کار را یکسره سازد.

امّا دقایق و لحظات سپری می شد.

و مسلم به قولی که داده بود عمل نمی کرد.

هانی شروع به خواندن اشعاری کرد که به نحوی مسلم را بر کشتن ابن زیاد ترغیب می کرد.

ابن زیاد که تا حدودی متوجه این مسأله شده بود با ترس از خانه هانی گریخت.

با رفتن ابن زیاد، مسلم از نهانگاهش بیرون آمد.

هانی او را مورد نکوهش قرار داد که چرا در کشتن ابن زیاد سهل انگاری و تعلّل کردی؟ مسلم در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مسلمان پیمان شکنی نمی کند.

سخن رسول خدا اولین و آخرین میزان و مقیاس برای حرکت در منطق یاران امام حسین بود.

زیرا آنان هدفی جز رسیدن به خشنودی خدا نداشتند و هیچ گاه خشنودی خداوند به نافرمانی او منجر نمی شود و نمی توان با انجام معصیت، مدعی اطاعت از خداوند شد.

امّا اوضاع واژگون شد و مسلم به شهادت رسید.

امام حسین علیه السلام در راه آمدن به کوفه خبر شهادت مسلم را دریافت کرد.

حال آن که آن حضرت درآن شرایط به یارانی نیاز داشت که او را یاری رسانند و کمکش کنند.

چرا که پیشاروی امام شهر کوفه بود که از یاری وی دست کشیده بود و در پشتش مکّه بود که مخالفان امام اعمّ از یاران بنی امیه و دیگران در آن گرد آمده بودند.

در برابر این همه مخالفت تنها در حدود هزار نفر با امام حسین علیه السلام بودند و شرایط اقتضا می کرد که آن حضرت به هر وسیله ای که شده همین تعداد یاران خود را نیز از دست ندهد.

امّا آن حضرت موضوع را بصراحت با یاران خود در میان گذارد و به آنان گفت که حکومتش در کوفه ساقط شده و به موقعیت دشواری گرفتار آمده است و هر کس که بخواهد می تواند از این سپاه جدا بشود و به راه خود رود.

به خطبه امام پس از سقوط کوفه توجه کنید: ای مردم! من با این تصور که مردم عراق با من هستند شما را گرد آوردم واینک گزارشی دردناک از پسر عمویم به من رسیده که دلالت بر این دارد که شیعیان ما از یاری ما دست برداشته اند.

پس هر

کس از شما که بر جنگ شمشیرها و تیزی نیزه ها صبر می کند با ما همراه شود و گرنه بازگردد.(۲) .

هدف امام حسین علیه السلام از قیامش جز خدا نبود برای همین چنان عمل می کرد که خداوند می خواست، صریح و واضح و بدون مکر و نیرنگ.

حال بد نیست در باره یاران یزید به نقل دو ماجرای تاریخی بپردازیم:

۱ – ابن زیاد، هانی بن عروه یکی از رهبران و بزرگان شیعی کوفه را به این بهانه که می خواهد در باره برخی از امور با وی مشورت کند به حضور خود طلبید، هانی فریب ابن زیاد را خورد و به قصر امارت رفت چون وارد آن مکان شد او را دستگیر و شکنجه کردند و سپس به شهادتش رساندند.

این در حالی بود که آنان به هانی قول داده و سوگند خورده بودند که با وی کاری ندارند.

۲ – پیروان امام علی علیه السلام در پی هانی به قصر الاماره آمده، گرداگرد آن را به محاصره خود در آوردند و خواستند هانی را که به فریب او را به قصر الاماره برده بودند، آزاد کنند.

حال آن که هانی در آن لحظه اصلاً در قید حیات نبود.

یاران و هواخواهان بنی امیه از فراز قصر به معترضان، اطمینان می دادند که هانی زنده است و پس از پایان شورا به میان آنان باز خواهد گشت.

سپس آنان را به آمدن سپاهیان شام که اینک به نزدیکیهای کوفه رسیده بود، تهدید کردند و با بذل و بخشش اموال فراوان از خزانه بیت المال در جلب آنان کوشیدند.

کوفیان اندک اندک به تفرقه دچار شدند تا آن که کوفه کاملاً

در دست بنی امیه افتاد.

نخستین کاری که آنان انجام دادند کشتن مسلم پس از به قتل رساندن هانی بود.

آنچه از مطالعه و بررسی تاریخ نهضت حسینی به دست می آید آن است که سبب سقوط آن، همین وعده های دروغین و تهدیدهای پر حیله ونیرنگ بوده است.

ابن زیاد پس از تسلّط کامل بر کوفه لشکری به نام جنگ با ترکان و دیالمه گرد آورد.

چون کاروان امام حسین به نزدیکی کوفه رسید، ابن زیاد این سپاه را به رویارویی با امام فرستاد تا او را دستگیر سازند و یا به قتلش برسانند.

نخستین سپاهی که از این لشکر با امام حسین رو به رو شد متشکل از هزار مرد جنگی بود که فرماندهی آنان را حر بن یزید ریاحی برعهده داشت.

حُر از امام خواست که یا بیعت کند و یا آنکه دست بسته به کوفه آید.

امام حسین علیه السلام پیشنهاد او را نپذیرفت و راهی بین راه کوفه و مدینه را انتخاب کرد.

حر نامه ای به ابن زیاد نوشت و ابن زیاد بر لزوم جنگ با امام حسین دستور داد.

سپاهی که شمار آنان به بیش از سی هزار تن می رسید به رویارویی امام شتافت.

این دو سپاه در جایی به نام کربلا(۳) با یکدیگر رو به رو شدند.

روز نهم ماه محرّم الحرام بود که نامه ابن زیاد به عمر سعد فرمانده سپاه بنی امیه رسید.

ابن زیاد در این نامه فرمان داده بود که نخست آب را از دسترس حرم رسول خدا صلی الله علیه وآله ببندند و سپس با آنان جنگ کنند.

امام یک شب از آنان مهلت خواست.

چون روز دهم محرّم فرا رسید یزیدیان بر خیمه گاه

ابا عبد الله یورش آوردند.

هفتاد و دو تن از یاران دلاور امام حسین به مقاومت و مبارزه پرداختند و پس از آنکه دلاوریهای بسیاری از خود نشان دادند، یکی پس از دیگری به خون خویش غلتیدند.

برادران امام نیز در این میدان کشته شدند که در رأس آنان باید از حضرت ابو الفضل العباس علیه السلام یاد کرد.

فرزندان امام حسین علیه السلام نیز به شهادت رسیدند.

حتی فرزند کوچک و شیر خواره وی در آغوشش کشته شد.

دیگر کسی جز آن حضرت زنده نبود.

امام حسین خود به تنهایی بر صفوف دشمنان حمله ور شد و شجاعتی بزرگ از خود نشان داد.

شمار بسیاری از سپاه کوفه کشته شدند.

هنوز ساعاتی نگذشته بود که تقدیر با تیر غدّار خویش به دست حرمله و با سر نیزه خویش به دست سنان بن انس و با شمشیرش به دست شمر بن ذی الجوشن بر آن حضرت هجوم آوردند.

لحظاتی بعد امام حسین تشنه و مظلوم بر خاک افتاد.

براو و یارانش هزاران درود! پس از این واقعه دهشتناک که با شهادت سیدالشّهداء و یاران پاکش در سرزمین کربلا آن هم به شکلی فاجعه بار به پایان رسید مردم تمام نقاط جهان اسلام از این ماجرا آگاه شدند و تخت بنی امیه به لرزه افتاد.

زمانی دراز نگذشت که آتش انقلاب در هر گوشه و کناری بر افروخته شد و در نهایت حکومت اموی از صحنه تاریخ محو گردید.

امّا مشکل با سقوط بنی امیه کاملاً تمام نشده و حکومت اسلامی همچنان از مجرای صحیح خود منحرف بود.

با این وجود قیام سیدالشّهداء و نهضت بزرگ وی جبهه ای نیرومند و متّحد پدید آورد که در برابر هرگونه انحرافی که

از سوی جنایتکاران اعمال می شد، ایستادگی می کرد.

در واقع اگر ما رویدادهای تاریخی را به دقت مورد مطالعه قراردهیم، در خواهیم یافت که هرگونه دعوت راستین و صادقی در این دوران دراز، جوشیده از نهضت عاشورای امام حسین علیه السلام بوده است.

بـدین سـان می توان گفت که قیام امام حسـین همواره به عنوان پایگاهی اصـیل برای حرکات اصـلاح طلبانه در تاریـخ اسـلام مطرح بوده است و تا ابد نیز چنین خواهد بود.

پی نوشت

(۱) فی رحاب علی علیه السلام - خالد محمّد خالد: ص ۱۶۳ ۱۶۲.

(۲) بلاغه الإمام الحسین، ص ۶۹.

(۳) کربلا نام جایی است که با بغداد امروزی ۱۰۵ و با کوفه ۷۵ کیلومتر فاصله دارد.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹